

نگاه تاریخی

جنگ‌های قرن بیستم–۱

جنگ؛ تراژدی ناتمام تاریخ



سهند ستاری

- آنچه در تقابل مستقیم میان مفهوم «فرهنگ»

به عنوان محصول کار فکری نخبگان هر دوره و «تمدن» با شاکله معنایی وجدان مشترک ملت‌ها عیان شده، شعور جوامع انسانی را بر آن داشته تا قاعده تاریخ را صرفا بر هستندگی و بودن ساکنان تظورخواه دوران‌ها متمرکز کنند. در واقع آنان مجاب بودند تا گزاره «طمینان از بودن خویش» را بر هر فعلیتی ترجیح دهند. از این رو مفهوم جنگ در متن ساختاری تاریخ بیشتر از آنکه در اهمیت و تملک مکان‌ها باشد، در گرو زمان‌ها بوده و هست که همواره قاعدای کنایه‌آمیز و تراژیک از خود به جا گذاشته است. با اتکا به اصل موضوعی مزبور، مفهوم جنگ در تردد محیطی میان سوزه و ایزدهای دورانی یکی از مولفه‌های ساختاری و ثابت تاریخ قلمداد می‌شود که هیچ فعلیت استعلایی و استحاله‌برانگیزی همچون تمدن، شعور مدنی، دموکراسی و… نتوانست از موجودیت آن بکاهد تا بدانجا که در ۳۴۲۱ سال از تاریخ مضبوط و مکتوب، فقط ۲۶۸ سال آن بدون جنگ گذرانده شده است از این رو شاید جنگ پیشینه‌ای فراتر از تاریخ و ریشه در دل اسطوره‌ها داشته باشد.

در سیر تسکین برانگیختگی‌های معنایی، مفاهیم ضدین در تقابل ظاهری و خارجی با یکدیگر، وامدار ساختار مقابل بوده و در طبقه معنایی واحدی ظاهر می‌شوند. مفهوم جنگ نیز به تبع چنین اصلی در تقابل خارجی با مفهوم صلح، جریان تاریخ را بر آن داشته تا تعادل ناپایداری خود را با مسکن مذکور جبران کند تا تنها در صورت پذیرش تساوی با هم‌ارزی مفاهیم متضاد، جریان سیئوسی خود را موجه جلوه دهد. همواره در حیات ناتمام تاریخ، مفهوم جنگ با مولفه حس ملی گرای، توان مضاعفی در کار سیاست و قدرتی افزون در حیات فکری دولت‌ها ایجاد کرده است تا در تفسیر طبقاتی تاریخ، بنیان جنگ با طبیعتی اقتدارگرا و در حکم داوری ایجابی، فصل‌الخطاب تقابل آرا و نظرات گوناگون بشود. اما تحقق تجربه هرمنوتیکی بر بنیان جنگ دیکته و اثبات کرد که فعلیتی بزرگ‌تر از تاریخ وجود ندارد و او تنها قراول حیات مدنی است.

مفهوم جنگ در قامت «توسل به زور» تاریخ مضبوط را با مصداق و انصاف خارجی هرگونه فعلیت قهرآمیزی از اقدامات و تدابیر نظامی مرتبط کرده که آسیب‌شناسی چنین پدیده‌ای از منظر تاریخی، مراد یادداشت مزبور است. جنگ به عنوان یکی از سلاح‌ها و ابزارهای کوفتن بر طبل «سیاست ملی» بر ترسیم و تدوین عدم انطباقات ساختار حقوقی و حقیقی جوامع با یکدیگر دامن زده و تعاریف متعارضی را ترسیم می‌کند تا علل و اسباب پیدایش مفهومی را از بند محدودیت‌ها، قیود و مهارهای دورانی و مدنی آزاد کند. بدین باب مناسبات تاریخ‌مدار دوستانه و خصمانه میان ملت‌ها، مفهوم جنگ را وامدار عرف حاکم در جوامع تلقی می‌کند و کنش سیاست ملی را در تصویری ذوب‌آید عرضه می‌دارد.

اما مولفه‌ای که در تجربیات تاریخ، مفهوم جنگ را با ارکان طبقاتی تاریخ همسو و مقدمات سازماندهی دورانی را فراهم کرده، مفهوم مذکور را به الزام نبرد نیروهای نظامی دولت‌ها محاط داشته است و بدین باب پدیده جنگ یکی از بنیادی‌ترین فراشدهای ارتباطی میان دول تلقی شد. رابطه‌ای که در آن افراد و شهروندان به عنوان ساکنان مزار تاریخ، صرفا در جایگاه ناظر بیرونی شاهد تحولات ایجابی تاریخ‌شان بوده‌اند. این در حالی است که به‌رغم تاملات خصمانه، تنها اعمال قدرت و خشونت مسلحانه است که معادلات عملی چنین گزاره‌ای را تبیین کرده و فعلیت ایزکتیو جنگ را ترسیم می‌کند از این رو، بنا به حیث حقوقی و تاریخی مفاهیم مدون جنگ، تعارافی همچون جنگ سرد در تعارضی آشکار گرفتار آمده‌اند.
شده. اما از آنجا که بنای فکری و آمیزش ایدئولوژی جنگ از سبوی اراده متخاصم یکی از طرفین، تاریخ را برای آیندگان در صحنه‌ای تراژیک تدوین می‌کند لذا راستا، مسیر و هدف رفتاری جنگ باید در جهت ارضای تمایلات ابرازهای سیاست ملی از طرف عده مهاجم نمود داشته باشد چراکه طرف متخاصم در صدد است تا جنگ را بر مبنای منافع ملی آذین‌بندی کرده و تحویل تاریخ دهد. از طرفی همواره در تبیین فعلیت ایزکتیو و در تجلی سپهر سیاسی، مفهوم جنگ حس ملی‌گرایی را یگانه ابزار مشی فکری خود تلقی کرده است که اگر فاقد چنین بنیانی نباشد قطعاً فاقد هرگونه مفهوم خاص خود نیز خواهد بود. از این رو تاریخ در مسیر حرکت خطی و بازگشت‌ناپذیر خود، به فعلیت طبقاتی متمایل می‌شود و جنگ را تنها عامل و مسبب چنین فضایی معرفی می‌کند.

نگارنده در تلاش است تا در سلسله‌نوشتارهای پیش‌برو بتواند فارغ از هر گونه اسطوره‌دانگاری کورکورانه و متعصبانه، در تعاملی تلویحایی طرف با تاریخ و تعهدات ساکنانش در قبال تمدن‌های سرکوبگر و ناسرکوبگر، تحلیل و بازخوانی محملی بر جنگ‌های تاثیرگذار در قرن بیستم داشته باشد.



مسعود رفیعی طالقاتی

هنوز چند روز به رخ دادن کودتای ۲۸مرداد باقی مانده بود که جمعی از رجال و شخصیت‌های جبهه ملی از جمله غلامحسین صدیقی، کریم سنجلی، سیدعلی شایگان، داریوش فروهر و خلیل ملکی در وعده‌هایی جداگانه به دیدار محمد مصدق رفتند تا به او خطراتی را که حس می‌شد، گوش‌زد کنند. محمد مصدق بدون شک یکی از بزرگ‌ترین همواران استعمار بود اما برای استعمارگران، گران تمام می‌شد که میدان را به چون اوپی واگذارند. بنابراین بوی توطنه بسیار بیش از پیش به مشام می‌رسید. جمع سه نفره صدیقی، سنجلی و شایگان به منظور اظهار دلایل خود در مخالفت با بستن مجلس با مصدق دیدار کردند اما نتیجه‌ای حاصل نشد. چند روز بعد دوباره و این بار داریوش فروهر، کریم سنجلی و خلیل ملکی با مصدق دیدار کردند تا او را به تشکیل گارد ملی برای پشتیبانی از نهضت ملی متقاعد کنند اما این بار هم نشدا نخست‌وزیر می‌گفت این کار نظامیان را تحریک خواهد کرد، همین‌طور بر این باور بود که شاه جرات نمی‌کند حتی در صورت انحلال مجلس، او را از سمت نخست‌وزیری برکنار کند؛ در این میان خلیل ملکی –رهر حزب چپگرای نیروی سوم – از جا برخاست و با لحنی نسبتاً تند گفت: «آقای دکتر مصدق! این راهی که شما می‌روید به جهنم است ولی ما تا جهنم به دنبال شما خواهیم آمد».

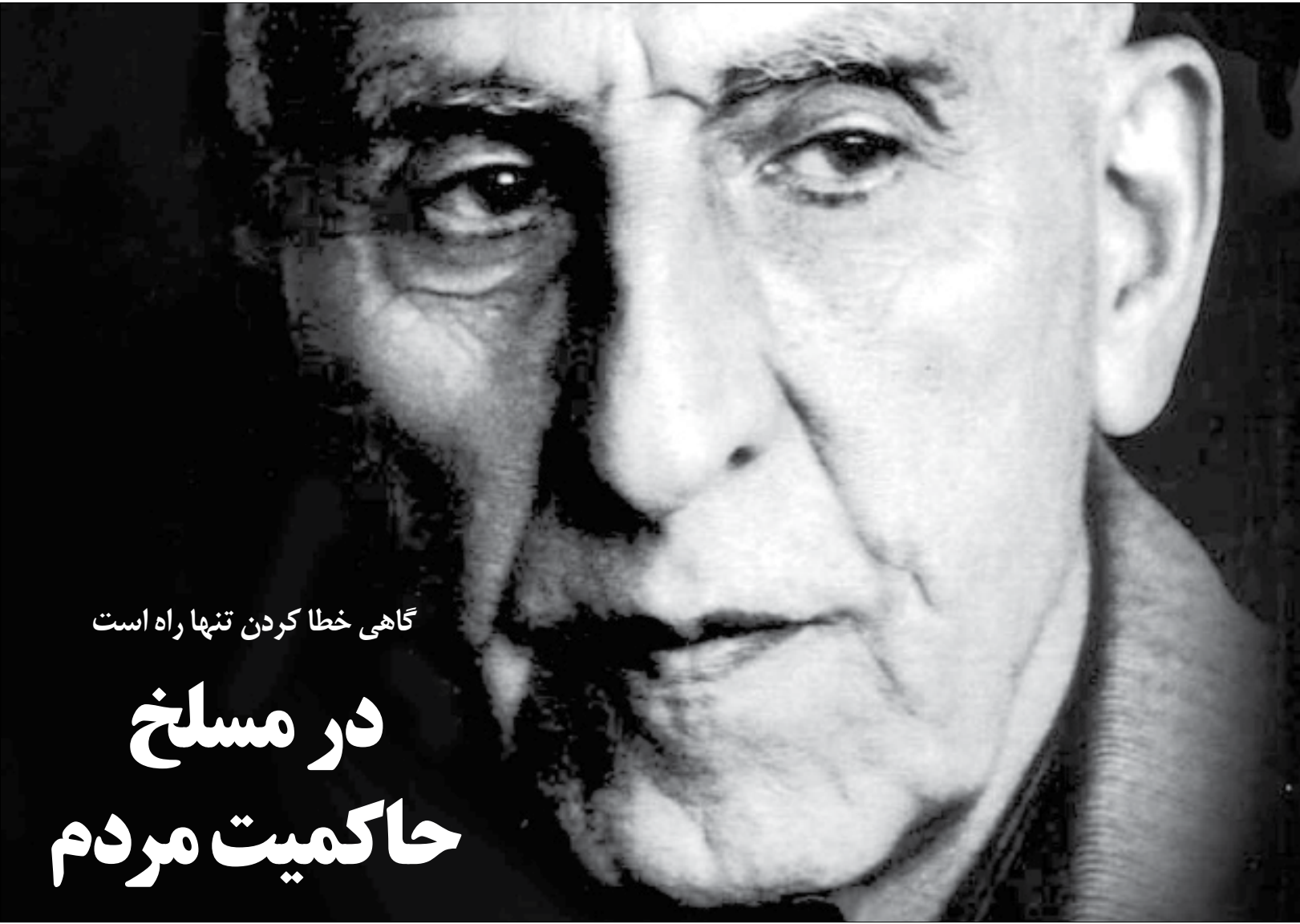
-
-
-

۵۸ سال از کودتای ۲۸ مرداد گذشته و سیاست‌ورزی مصدق به هزار زبان و بیان تفسیر شده است اما هنوز هم کمتر کسی را می‌توان یافت که از انقضای محکومیت از زندان خارج ی‌یاد نکند. این جمله خلیل ملکی پیش از آنکه هر چیزی

اعم از اردتمدنی شخص او به دکتر مصدق و… را به ذهن متبادر کند، نشان از یک امر اساسی دیگر دارد؛ اینکه محمد مصدق به دو چیز در سیاست متکی بود؛ نخست «مردم» و دیگر «اخلاق». مصدق در تمام سال‌های پس از خود هم تقدیس شد و هم تکفیر، هم تمجید شد و هم مورد نقدهای اساسی قرار گرفت که اشتباهات بزرگ بسیاری کرده است که اگر چنین نبود، بدون شک کودتایی چنان ننگین رخ نمی‌داد تا راه دموکراسی‌خواهی در ایران تا سال‌ها مسدود شود! اما کمتر کسانی یافت شدند که بگویند مصدق مرد سیاست‌ورزی اخلاقی بود و نه سیاستی که جهان جدید آن را از سنت پیشینیان دیکتاتورمآب به عاریت بود. فارغ از اینکه در یک نوشتار تاریخی بخواهیم مولفه‌های سیاست‌ورزی اخلاقی‌محور را که برخی فلاسفه سیاسی تدوین کرده‌اند، برشمریم، شاید تنها ذکر این نکته بسنده کند که مگر سیاستگر اخلاق‌محور جز به آرای مردم متکی است و نیز جز به آرمان حاکمیت مردم؟ اگر این را باور داشته باشیم، خواهیم یافت که چرا خلیل ملکی با لحنی تند خطاب به پیشوایش می‌گوید، حاضر است تا جهنم هم او را همراهی کند مادامی که می‌داند این راه به خطا خواهد رفت!

بگذارید بحث را از منظری دیگر دنبال کنیم یا شاید بهتر باشد بگوییم با زبانی دیگر؛ محمد مصدق در فاصله روزهای میانی مرداد ۲۲ تا روز ۲۸ مرداد اشتباهاتی را مرتکب شده که اگر آن اشتباهات را مرتکب نمی‌شد، شاید کودتای ننگین آمریکایی هرگز رخ نمی‌داد – البته لازم به ذکر است که ما از تاریخ حرف می‌زنیم و تاریخ آن چیزی است که رخ داده است و نه مجموعه‌ای از آرزوهای ما و به نقل از دکتر ماشاءالله

تاریخ



گاهی خطا کردن تنها راه است

در مسلخ

حاکمیت مردم

اجودانی تاریخ را با اگر و مگر تفسیر نمی‌کند – عده‌ای می‌گویند اشتباهات مصدق بود که به رخ دادن کودتای ناجمید، عده‌ای هم می‌گویند که کودتا ناگزیر بود زیرا محمد مصدق دست به انتحار زد که در برابر مقام سلطنت ایستاد، عده‌ای دیگر بر این باورند که مصدق پس از ۳۰تیر دیگر تمام راه‌ها را به خطا رفت زیرا بیش از حد به قدرت ملت تکیه داد و عده‌ای دیگر هم باورشان این است که تاریخ ایران از پیش از مشروطه به این سو استبدادسسالار بوده است و مصدق در چنگال استبداد، کاری جز آنچه کرد را نمی‌توانست انجام دهد. همه اینها شاید گمراهیهایی نزدیک به حقیقت باشند اما به همان میزان هم، اینچنین نیستند و خاصه آنکه تفسیرهای سیاسی از تاریخ، گاهی بدجو به خطا می‌رود. اما آنچه در این میان انکارناپذیر است، سیاست‌ورزی اخلاقی

محمد مصدق است که کار و حسابش به گمانه نمی‌افتد و انکارناشدنی است. اساسا سیاست‌ورزی اخلاقی و متکی بر آرای مردم هیچ‌گاه به حدس و گمانه نزدیک نمی‌شود و مولفه‌هایی آنقدر روشن و استوار دارد که کسی نتواند آن را در پرده‌ها پنهان‌د. به تعبیر دیگر کارنامه محمد مصدق روشن است چه در مبارزات مشروطه‌خواهانه در دوران نمایندگی مجلس شورای ملی و چه

مبارزات وسیع‌ترش در دوران نخست‌وزیری و یک چیز در این میان انکارناشدنی است؛ هر کسی می‌تواند بگوید مصدق اشتباهاتی کرده است که وقوع کودتا را گریزناپذیر کرده اما هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که مصدق حاضر بود به هر قیمتی در قدرت باقی بماند.

این بحث بیشتر مربوط می‌شود که پندازی‌ها و زیرکی‌های یک سیاستمدار در جهان سیاستی که آلوده

است و زد و بند در آن امری محتم به شمار می‌رود، به بیان دیگر سیاستمدار اخلاقی جز با تکیه بر دو پشتوانه اخلاقی و مردم که اساسی‌ترین پشتوانه‌های او هستند، عمل نمی‌کند و زیرکی و سیاست‌ورزی نزد او با پشت کردن به این دو پشتوانه معنایی نخواهد داشت؛ آری محمد مصدق می‌توانست خیلی از کارهایی را که کرد، نکند و خیلی از کارهایی را که نکرد، انجام دهد اما یک چیز بر همه روشن است و آن اینکه مصدق چنین نبود و خلیل ملکی و سایر وفاداران به مصدق این را به درستی درک می‌کردند. محمد مصدق از هر حیث که قابل نقد باشند، از این جهت که به مردم تکیه می‌کرد و اخلاقی را سرلوحه می‌یاد، قابل نقد نبود و نیست و به همین سبب بود که خود در محکمه نظامی پس از کودتا تأکید کرد که «تاریخ از مردانی که نهضت ملی کردن نفت ایران را به عنوان مبارزای علیه استعمار ممکن کردند، تحلیل خواهد کرد و دشمنان آنان را خوار و خفیف خواهد شمرد».

این درست‌که کودتای ۲۸مرداد راه را تا سال‌ها برای برآمدن فریاد دموکراسی و آزادی‌خواهی مردم ایران بست اما همه می‌دانند که ایام نخست‌وزیری محمد مصدق دو چیز را در خاطره جمعی ما ایرانیان ثبت کرده است؛ نخست اراده پیشروانه برای حاکمیت مردم و به کرسی نشستن حاکمیت مردم به این معنا ایرانیان در ذهن‌ تاریخ خود دورانی را ثبت شده دارند که بر نظام سلطان چیرگی داشته‌اند و این خود خاطره نیک و البته کارکردی برای آنان است. این خاطره از مشروطیت آغاز و تا انقلاب اسلامی کشیده شده است بنا براین یک خاطره جمعی عظیم بوده است، گرچه در تاریخ ما زیاد نیستند سیاست‌ورزان اخلاقی‌محوری که جز دو مولفه فوق‌الذکر به چیز دیگری دست نیازبنداند اما محمد مصدق بی‌شک یکی از آنان است.

مصدق یکی ازسیاست‌ورزانی است که در مسلخ حاکمیت مردم برای مردم سرنگون شد.

محاکمه نشوم اکنون متجاوز از ۵۰ سرباز و گروهیان اطراف بنده هستند که اجازه نمی‌دهند با کسی ملاقات کنم غیر از فرزندانم، خواه‌م هرچه زودتر از این زندگی رقت‌بار خلاص شوم»

مکاتبات دکتر مصدق که تنها وسیله مرادوه او با ندیای بیرون بود برای دستگاه امنیتی غیرقابل تحمل بود، بنابراین سعی در محدود کردن او به عناوین مختلف داشتند. در این‌باره سپرش می‌نویسد: «خودد شش ماه پس از اقامت در احمدآباد، روزی مولوی رئیس سازمان امنیت تهران، رئیس ساواک کرج را نزد پدر فرستاد و پیغام داده بود که حق ندارد با هیچ‌کس، حتی ساکنان احمدآباد ملاقات داشته باشد. مکاتبات و نامه‌نگاری را هم ممنوع کرده بود. سرهنگ یادشده هر روز عرصه را بر او تنگ‌تر می‌کرد. مصدق با این همه، به‌رغم انواع مشکلات به زندگی‌اش در چهاردیواری قلعه احمدآباد ادامه می‌دهد، چه شب‌هایی که ماموران خانه‌اش جا می‌مانند و وی با یک جعبه شربنی برای شادباش عروسی پسر یکی از اهالی می‌رفت و با عبای سیاه برای شرکت در مراسم عزاداری یکی از اهالی در حسینیه احمدآباد حضور می‌یافت. در این مدت کم نبودند افرادی که سعی می‌کردند از بی‌راهه خودشان را به او برسانند که البته توسط ماموران امنیتی دستگیر می‌شدند. از هر دسته و گروهی سعی می‌کردند با ارسال نامه به احمدآباد خود را در روزگار تبعید او همراه بیاورند.

انتظار مصدق دیری نپایید. در آبان ۱۳۴۵ وقتی از سوی پزشکان معالج مشکوک به بیماری سرطان فک تشخیص داده شد؛ با اجازه‌ای که پرفسور عدل از شاه گرفته بود به تهران و به منزل پسرش انتقال داده شد تا در بیمارستان نجمیه مورد مداوا قرار گیرد. پیش از همه به شاه خبر رسیده بود که کار پیرمرد تمام است. وی در نیمه‌شب ۱۳اسفند همان سال به بی‌هوشی رفت و در سرگاه در بیمارستان نجمیه تهران در گذشت و پیکرش در احمدآباد مدفون شد.

یادداشت

دموکراسی خواهی پس از مشروطه

ابوالفضل شکوری



■ پدیده انقلاب مشروطیت در ایران پدیده‌ای سیاسی- اجتماعی است که خودش مولود روند دموکراسی‌خواهی در ایران بوده و در نتیجه تأثیری بر ادوار بعدی در روند دموکراسی‌خواهی در ایران داشته است. با این توضیح که در دوران پیش از مشروطه مطبوعات فارسی برون‌مرزی منتشر می‌شد، مخصوصا در امپراتوری عثمانی مانند استانبول، هند، مصر و عراق مطبوعاتی به زبان فارسی منتشر می‌شد که مخاطبان آن ایرانیان و تلمی فارسی‌زبانان بودند. در هند روزنامه حبل‌المتین ۴۸سال انتشار مالدوم داشت، در استانبول اختر سالیان طولانی منتشر می‌شد و به ایران می‌آمد، روزنامه حکمت در مصر منتشر می‌شد؛ اینهاهمه ندای مشروطه‌خواهی داشتند. این نشریات که مجموعا ۳۰ عنوان نشریه فارسی‌زبان بود، تأثیر بسیاری در آگاهی و بیداری ایرانیان، همچنین در درک مفاهیمی مانند قانون، مجلس، پارلمان، مفهوم مشروطه، عدالت و سوادآموزی داشتند. انقلاب مشروطه مولود روند مشروطه‌خواهی ایرانیان وقتی به وجود آمد یک پدیده دموکراتیک بود، اولین بار بود که نظام سلطنته در ایران را به شرایط و حدودی مقید می‌کرد، به رعایت قوانین مقید می‌کرد، به همین دلیل مشروطه نام‌گذاری شد در مقابل سلطنته سلطنت محدود به حدودی شد که یکی از آن شرایط وجود پارلمان بود به این معنی که شاه سلطنت کند، حکمرانی نکند و هیات وزرا، کابینه، مبعوثان و منتخبان مردم که مجلس شورای ملی را به وجود آوردند و مسؤول قانون‌گذاری بودند، حکومت کنند.

بنابراین پدیده مشروطه یک پدیده دموکراتیک بود، برای نخستین بار بعد از چند هزار سال طبیعی بود که بر روند دموکراتیزاسیون ایرانیان تأثیر داشته باشد. در آن دوره زمانی، توده مردم باسواد بودند ولی این‌گونه نبود که بین مردم باسواد پیدایش شود. باسوادهایی وجود داشتند که حلقه واسطه مردم و مطبوعات بودند. آنها مطبوعات را در مساجد، قهوه‌خانه‌ها و منازل می‌خواندند یا اینکه یک نفر می‌خواند و اخبار را برای دیگران نقل می‌کرد و عالم مردم عملا در جریان اخبار قرار می‌گرفتند. بزرگ‌ترین ابزار اطلاع‌رسانی در آن زمان منبر بود و سخنرانان مذهبی در راس قرار داشتند. مللک‌التکمین از واعظان و رهبران مشروطه بود و به همین‌طور که از نامش مشخص است، سخنور بود و به دلیل سخنوری این لقب را به او دادند و در روشن کردن مردم تأثیر داشت و جراید مثل اختر را می‌خواند و به مضمون جراید آشنا بود و برای مردم نقل می‌کرد. سیدجمال‌الدین اعظافه‌فهرانی که پدر جمال‌زاده است و در جریان به توط بستن مجلس در حین فرار به عراق کشته شد، واضع برجسته‌ای بود و همه مطبوعات داخلی و خارجی را می‌خواند و برای مردم بازگو می‌کرد. حتی روزنامه‌ای از سخنرانی‌های وی به نام «الجمال» به وجود آمد که در زمان مشروطه ۴۲ شماره از آن منتشر شد و با شکست مشروطه انتشارش متوقف شد. این روزنامه فقط سخنرانی و تحلیل وی و سراسر آزادی‌خواهی و عدالت‌خواسی است و در این تشریه برای اولین بار مفهوم قانون اساسی مطرح شده. برای مردم تحلیل‌هایی در این زمینه مطرح شده است. گوینده این مطالب از اختر، حکمت و حبل‌المتین متأثر بوده است و مردم را به روشنگری و مشروطه‌خواهی دعوت می‌کرد. بنابراین درست است که عالم مردم سواد نداشتند ولی منابر و مساجدنقش تأثیرگذاری در آگاهی‌بخشی مردم داشتند. اما جنبش مشروطه با آن سرعتی که شکل گرفته بود و انتظار می‌رفت روند دموکراسی‌خواهی را نه‌آیدنه کند به دلایل زیر موفق نشد:

۱) یکی از عوامل شکست مشروطه اختلاف برداشتی بود که بین مشروطه‌خواهان از مفهوم مشروطه وجود داشت. همچنین آنها از مفاهیمی مانند آزادی، عدالت، برابری و مساوات که از اصول مشروطه بود، برداشت برابری نداشتند همین مساله باعث شد اینکه منظور از همه اینها چیست، سبب اختلاف شود و مشروطه‌خواهان به جای اینکه علیه استبداد مبارزه کنند به جان هم بیفتند و به این ترتیب انرژی‌شان به هدر رفت. انرژی‌شان صرف این دعواها شد و در حالت منازعه و ضدیت با هم قرار گرفتند. بعضی جاها هم به خشونت و رب کشیده شد. همین‌طور تقی‌زاده و حیدر خان عموغلی، عامل زور آیت‌الله بهبهانی شناخت شدند و گفته شد آنها بهبهانی را کشتند و تئواری شدند. در حالی که هر دو آنها مشروطه‌خواه و تقی‌زاده نماینده مجلس بود. اختلاف برداشت‌ها به زور و حنف انجادی و با گفت‌وگو مشکلات را حل نکردند و متوسل به تیر و تفنگ شدند. طبیعی است وقتی آنها به این عوامل متوسل شدند، عله‌م مردم به طریق اولی از این ابزار استفاده کردند؛ پس عامل اول شکست مشروطه؛ اختلاف برداشت بود.

۲) عامل دیگر منافع طبقاتی اقتشار مشروطه‌خواه بود. رجایی که از مشروطه حمایت کردند تا پیروز شود از طبقات مختلف مانند ملاکان، اشراف، درباریان و همچنین از توده مردم بودند. آنها وقتی مشروطه پیروز شد و تئواری نظری درباره تأمین منافع پیدا نکردند و دچار اختلاف سلیقه و دیدگاه شدند. خواین بختیاری مانند اسعدالدوله و روحانیونی مثل مدرس، بهبهانی و مثلاً عموغلی و شاهزادگان و اشراف اصلا منافع یکسانی نداشتند و هر کدام نماینده یک طبقه شدند و به جای وحدت کلمه در مجلس سبب تشدد آرا شدند؛ در نتیجه انرژی مشروطه‌خواهی به هدر رفت. مجموعه این عوامل و عوامل دیگر سبب یأس مردم در دراز مدت و امیدها تبدیل به سراب شد و مردم احساس کردند پارلمان و مجلس مشروطه امیدهای آنان را محقق نمی‌کند، سرخورده و منزوی شدند و کوشش کردند حزب (party) تشکیل دهند.

ادامه در صفحه ۱۲